فهرست

[اصول/ حجیت قول خبره 2](#_Toc149470574)

[پیشگفتار 2](#_Toc149470575)

[مناقشه چهارم به استدلال به آیه 2](#_Toc149470576)

[پاسخ به مناقشه چهارم 4](#_Toc149470577)

[اقسام خطابات 5](#_Toc149470578)

[اشکال 6](#_Toc149470579)

[جواب اشکال 6](#_Toc149470580)

[مناقشه پنجم به استدلال به آیه 7](#_Toc149470581)

## اصول/ حجیت قول خبره/مسئله ششم/مناقشات

## پیشگفتار

در حجیت قول کارشناس در موضوعات و احکام و قول خبره در موضوعات و احکام وارد ادله شدیم و یکی از ادله عبارت بود از آیه شریفه ذکر یا در بعضی تعابیر سؤال که در دو جای قرآن آمده بود؛ **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**[[1]](#footnote-1) چیزی را نمی‌دانید به دانایان در آن موضوع مراجعه کنید.

ارجاع آیه شریفه به نظر دانای در یک موضوع و مسئله یعنی ارجاع به کارشناس یا لااقل یک ارجاعی که شامل کارشناس هم می‌شود و با این بیان می‌شود آیه شریفه را از ادله حجیت قول خبیر و کارشناس به شمار آورد. این استدلال به آیه بود که تقریر را قبلاً ملاحظه کردید.

عرض شد که این استدلال با عقباتی و با موانعی مواجه است که این عقبات و موانع در اشکالات متوجه به آیه ذکر شده بود.

# مناقشه چهارم به استدلال به آیه

اشکال چهارمی که در استدلال به آیه وارد شده بود عبارت از این بود که آیه اینجا یک خطاب ارشادی را افاده کرده است و وقتی این خطاب ارشادی شد دیگر استقلالی ندارد، مرشد الیه آن همان حکم عقلایی یا سیره عقلایی یا ارتکاز عقلایی است و باید به سراغ آن برویم و هرچه گفت در آن دایره می‌گنجد.

البته در حجیت سیره نیازمندیم به اینکه عدم ردع اثبات امضاء بکند، این آیه ممکن است یک امضایی باشد ولی مفید یک مطلب خاصی نیست، دایره قیود و اطراف مسئله را باید از سیره که مرشد الیه هست گرفت، در هر صورت این خطاب ارشادی است و در آن مولویت نیست بنابراین دلیل مستقل به شمار نمی‌آید، این اشکال چهارم بود که از اهمیت بالای برخوردار است. وقتی ارشادی شد دیگر اطلاقی ندارد، تابعی از مرشد الیه است.

در بررسی این مناقشه و اشکال چهارم اشاره کردیم به اینکه در احکام تقسیمات متعددی وجود دارد یکی از تقسیماتی که در خطابات حاوی حکم وارد است این است که خطابات یا ارشادی است یا مولوی و بین این دو آثار خیلی متفاوتی وجود دارد.

خطاب وقتی مولوی شد مستقیم افاده حکم می‌کند بعد اطلاق در آن جاری می‌شود قواعد ظهورات و امثال اینها در آن جاری می‌شود.

اما وقتی خطاب ارشادی شد آن افاده حکمی نمی‌کند فقط به چیز دیگری ارشاد می‌دهد که مرشد الیه هست. البته این ارشادی طیفی دارد، مثلاً یک جایی ارشاد می‌کند به امر عقلایی در آن زمان، یک وقتی ارشاد می‌کند به امر عقلایی که همیشگی است ولی در هر حال به یک امر عقلایی ارشاد می‌کند و هیچ مولویتی در کار نیست و الزامی در کار نیست، مثل اینکه پنیر را با گردو بخور، نمی‌خواهد اعمال مولویت بکند، چیزی که علم می‌فهمد، ارجاع به آن می‌دهد، حال علم ثابت همیشگی یا یک عرف عقلایی، دائمی یا غیر دائمی، مرشد الیه آن است. این یک نوع ارشاد است که ما را به امری می‌برد که تا آخر قصه الزام و تکلیفی در عمق مسئله وجود ندارد.

اما یک وقتی ما را ارشاد می‌کند به امر عقلایی و عقلی که در آن الزام است، مثلاً اطیعوا الله، اطیعوا الله نمی‌تواند مولوی باشد ارشاد می‌کند به آن حکم عقل که حکم عقل خود الزام است.

یا در اینجا ارشاد می‌کند به آن سیره عقلاییه و یک جوری امضای سیره عقلاییه است؛ پس در مرشد الیه طیف وجود دارد، گاهی مرشد الیه یک امری است که در آن الزامی نیست، مثلاً رجحانی است و رجحان هم سست است، اما یک وقتی مثل اطیعوا الله ارجاع می‌دهد به چیزی که پشتوانه آن عقل است و در آن الزام است و مبنای همه احکام شرع هم آن است که عقل می‌گوید باید اطاعت بکنید.

این طیفی است که در احکام ارشادی وجود دارد ولی در هر صورت وقتی این خطاب ارشادی شد به سمت مرشد الیه می‌رود خود استقلالی ندارد.

این مناقشه چهارم می‌گوید این فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ حکم ارشادی است، شاهد آن چیست؟ دلیل اینکه می‌گوید ارشادی چیست؟ دلیل این است که آیه در یک مجادله شارع با مردمانی صادر شده است که آن‌ها اعتقادی به چیزی ندارند، بنابراین در یک مباحثه آزاد بین قرآن و مردمی که هیچ یک از این مبانی و مبادی را قبول ندارند، معنا ندارد که بگوید منِ مولا این‌جوری می‌گویم، این معقول نیست، وسط دعوایی که اصل رسالت و نبوت، محل گفتگو است یک خطاب مولوی قرار بدهد در حالی که خطاب مولوی متوقف بر پذیرش خدا و پیغمبر و وحی و قرآن و همه اینها را باید بپذیرد تا یک خطاب مولوی بشود در بحث بیاید.

اگر یک مباحثه‌ای بین دو مسلمان است در یک امر فرعی، اخلاقی در مسئله‌ای که از امور فرعی است بعد از اینکه هر دو آن مبادی را پذیرفتند آنجا مانعی ندارد، ما در یک مباحثه فقهی یا مباحثه اخلاقی می‌گوییم شارع این‌جور فرمود، خود شارع هم بعد از آنکه آن مبادی را پذیرفته است یک امر مولوی بیاورد آن ممکن است اما در جایی که بحث در اصل دین است وسط بحث بگوید منِ مولا می‌گویم **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**، جواب واضح است او می‌گوید تو را قبول ندارم، تو می‌گویی فَاسْأَلُوا من قبول ندارم. این شبیه آن است که در اطیعوا الله می‌گوییم، چرا در اطیعوا الله ارشادی است برای اینکه اطیعوا الله اگر بخواهد مولوی باشد همان دور و تسلسل پدید می‌آید، مصادره به مطلوب دارد اینجا هم شبیه آن اشکال اینجا وارد است، فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ اگر بخواهد یک خطاب مولوی باشد اصلاً استهجان دارد در مناظره در اصل دین برقرار است چیزی را واسطه قرار بدهد که چند مرتبه بعد است، این همان دور و تسلسل و معاذیری که در اطیعوا گفته شده است به شکلی هم اینجا وجود دارد.

پس مناقشه چهارم نمی‌خواهد بگوید که به صرف اینکه خطاب یک چیزی گفته است که عقلا آن را می‌فهمند یا سیره دارد این را دلیل نمی‌گیرد که آن ارشادی است، می‌گوید نمی‌تواند در این مقام یک خطاب مولوی به کار بیاورد، این نمی‌تواند، نه اینکه ظهور این طور است و امثال اینها و الا در **﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ﴾**[[2]](#footnote-2) **﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾**[[3]](#footnote-3)، قاعده ید و امثال اینها که خطاباتی در شرع هست در جایی که سیره هم هست، آنجا ممکن است بگوییم علی‌رغم اینکه سیره هم هست شارع در خطاب قانونی خود آن را مولوی می‌کند و به خطاب مولوی صادر می‌کند آن مانعی ندارد منتهی اینجا نمی‌شود برای اینکه اینجا در بحث و مجادله کلامی اعتقادی و است و وسط مباحثه با کسانی که چیزی را قبول ندارند بگوییم شارع می‌گوید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾**، این نمی‌شود.

این اشکال چهارم است که خطاب امر **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** در اینجا در یک مناظره اعتقادی است و در چنین فضا و جایگاهی به کار بردن خطاب مولوی معقول نیست. این اشکال چهارم است و اشکال مهمی است و در کلماتی به آن اشاره شده است فکر کنم شهید صدر هم به این اشاره کرده‌اند. در هر صورت این اشکال در کلمات آمده است.

# پاسخ به مناقشه چهارم

آنچه تمامیت مناظره و مجادله بین قرآن و کسانی که هیچ چیزی را قبول ندارند چیست؟

آن که مناظره و گفتگوی با دیگران به آن نیاز دارد این است که آن امری که خطاب می‌آید و می‌گوید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** آن امر از چیزهایی باشد که عقلا می‌فهمند و عقلا به آن اعتماد می‌کنند.

قبل از شرع و در فضای محاوره آزاد قبل از شرع این قاعده در اذهان وجود دارد یا ندارد؟ اگر این قاعده در اذهان وجود نداشته باشد نمی‌شود مباحثه کرد اما اگر این قاعده در اذهان وجود دارد می‌شود مباحثه کرد. تمامیت مجادله و مباحثه با غیر معتقدین در امور اعتقادی حتماً باید بر محور یک قاعده‌ای باشد که عقل یا عقلا با قطع نظر از شارع آن را می‌پسندند و قبول دارند. این درست است.

اگر وسط مناظره بگوید این جوری است برای اینکه منِ پیغمبر می‌گویم، این چیز عقلایی قبل از این معجزات و مباحثات نیست، همین که وسط مناظره سراغ یک قاعده می‌رود باید آن قاعده یک سنگ بنا و جای پایی در ذهن عقلی یا عقلایی فراتر از شرع داشته باشد این لازم است و این درست است و این هم در اینجا هست، فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ گفته است که بروید سؤال کنید از دانایان، این سؤال از دانایان قطعاً در سیره عقلاییه هست با اطمینان نوعی یا ذهنی، تفاوت هست ولی فی الجمله برای رفع اشکالات و رسیدن به یک نقطه روشن همه عقلا می‌گویند می‌شود به دانایان مراجعه کرد، به خبرا مراجعه بکنید. پس این سیره اینجا وجود دارد و همین کافی است که این مناظره، مناظره درستی بشود، این در این جهت.

تا اینجا ما قطعاً مولوی بگیریم، این مولوی در جایی است که ارشادی وجود داشته است یعنی حکم مولوی در جایی است که حکم عقلایی هست که عقلا می‌گویند به کارشناسان مراجعه بکنید.

تا اینجا برای تمامیت مناظره لازم است اما آیا لازم است بگوییم اینجا هیچ مولویت نباشد، توقف بر نفی مولویت دارد؟ این اول الکلام است.

تمامیت استدلال متوقف است بر وجود یک حکم عقلایی در ضمن این خطاب، همین؟ یا اینکه متوقف است بر اینکه حکم مولوی در کار نباشد؟ این سؤال را باید جواب داد. تمامیت این مجادله و مباحثه آزاد میان خدا و منکران همه قواعد متوقف بر کدام یک از این دو است؟ متوقف بر این است که در هسته این خطاب یک حکم عقلایی آزاد مشترک باشد؟ همین کافی است؟ یا اینکه باید مولویت نفی بشود و مولویت نباید باشد؟

به نظر می‌آید همان اولی کافی است. وسط یک مباحثه آزاد در اصول اعتقادی یک قاعده مولوی بیاورم که در دل آن اشاره‌ای هم و ابتنایی بر آن امر عقلایی هست، همان کافی است و اشکالی ندارد. او یک قاعده مولوی می‌آورد، این قاعده مولوی برای کسانی که مولویت را قبول ندارند، اثر دارد برای این که در هسته این مولوی یک ارشاد ضمنی هم هست، چون این مولویت مبتنی بر ارشاد است، از مولویت‌های محض نیست.

مولویت دو قسم است، یک مولویت تعبدی محض است، شارع تاسیس کرده است، **﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ﴾**[[4]](#footnote-4) در سیره عقلاییه چنین چیزی نیست، این تاسیس شارع است اما یک مولوی هم هست که می‌گوید **﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ﴾**، **﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾** واقعاً مولوی است ولی یک امر عقلایی را قانون روی آن گذاشته است با یک وجه اطلاق جزء شرع آن را اعلام کرده است که ثواب و عقاب هم مترتب بر آن می‌شود.

این نوع دوم مولوی است در وسط مناظره نمی‌شود مولوی نوع اول را آورد، ولی مولوی نوع دوم که در ضمن آن ارشاد هم هست مانعی ندارد.

به عبارت دیگر در وسط مناظره با منکران اصل دین، نمی‌شود مولوی محض را آورد یا باید ارشادی محض را آورد، مثل اطیعوا الله یا اینکه باید آن مولوی را آورد که در آن ارشاد هم هست، یعنی مولوی که ناظر به یک امر عقلایی است منتهی از موضع مولویت قانون می‌سازد می‌گوید این قانون من است.

به نظر می‌آید که تمامیت مناظره و مباحثه متوقف بر این نیست که حکم مولوی نباشد بلکه متوقف بر این است که در حکم یک جهت عقلایی هم باشد یا مولوی هم هست یا ارشاد محض است با هر دو سازگار است.

اصل در خطابات هم مولویت است، پس توقف ندارد که مولوی نباشد بلکه توقف دارد بر اینکه در آنجا یک حکم عقلایی هم باشد یا به شکلی که فقط ارشاد هست یا مولویت است که بر یک ظرفیت ارشادی سوار شده است و آنجا اعمال مولویت شده است، توقف بر همین دارد.

# اقسام خطابات

به عبارت دیگر سه جور خطاب را در نظر بگیرید؛

۱- خطاب ارشادی محض

۲- مولوی محض

۳- خطابی که مولوی است ولی در بستر یک امر عقلایی و عقلی است

آن که تمامیت استدلال بر آن توقف دارد این است که مولویت محض نباشد وسط یک بحث اعتقادی نمی‌شود امر مولوی آورد و با آن دو سازگار است، توقف بر این ندارد که اصلاً مولویتی در کار نباشد.

تا اینجا می‌گوییم صرف اینکه در یک مباحثه آزاد اعتقادی این ارجاع به **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** شده است نمی‌گوید ارشاد محض است و هیچ مولویتی نیست می‌گوید اینجا باید یک زمینه عقلایی داشته باشد که طرف بپذیرد، مولویت محض نیست، این را نفی می‌کند، اما اعم از اینکه ارشاد محض باشد یا مولوی، ارشادی باشد مولوی در زمینه‌ای باشد که در آن حکم عقلایی هم هست، همین در مقام مناظره کافی است.

می‌گوییم اشکالی ندارد این را مولوی ولی از نوع مولوی غیر محض بگیریم که حتماً هم همین‌طور است با این استدلال سازگار است.

# اشکال

ممکن است اینجا سؤال بکنیم که باید دلیل بیاورید که این مولوی است؟

## جواب اشکال

این دو وجه دارد

۱- اصل مولویت است اصالة المولویه فی کل خطابٍ شرعی بخصوص این خطاباتی که امر و نهی دارد.

۲- این که اینجا می‌شود قرائنی پیدا کرد که این خطاب، خطاب مولوی هم هست، از جمله این که در روایات گفته شده است این خطاب، ارجاع به اهل‌بیت علیهم‌السلام است، ارجاع به اهل‌بیت در کلام خدا و پیامبر خدا، می‌تواند مولوی باشد، اصلاً مولوی است، اینکه پیامبر خدا می‌فرماید به اهل‌بیت من مراجعه بکنید، علم و دانشتان را از آن‌ها بگیرید این یک امر مولوی است. می‌گوییم این آیه تطبیق داده شده است بر ارجاع به پیامبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام و اینجا مولویت احتمال قوی دارد.

می‌خواهیم بگوییم این دامنه‌ای دارد که یک جایی در تطبیقات آن کاملاً مولوی است این معلوم می‌شود که امر ارشادی محض نیست، یک شمه‌ای از مولویت در این هست. می‌گوییم یک مصداقی قطعاً در آیه است که آن مصداق علی‌الظاهر مولوی است این معلوم می‌شود که این خطاب مولوی است، یک مولویتی که یک جاهایی از آن ارشاد است و یک جاهایی از آن دیگر ارشاد نیست، کاملاً مولوی است. برای اینکه وقتی ارجاع به اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌دهد این ارشاد نمی‌کند، بگوییم همین‌جوری من می‌فهمیدم، من چه می‌فهمم که بعد از رسول‌خدا باید در معارف تبعیت بکنم یا در سیاسیات از این چند نفر معین منصوب؟ ابتدائاً ممکن است عقل بگوید به خود مردم تعین و تکلیف را سپرد.

شاهد می‌آورم می‌گوییم در این **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾**، (این شاهد است شاید استدلال آن‌جوری نباشد به عنوان شاهد می‌گویم) در این **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** تطبیقی در روایات داده شده است که آنجا قطعاً مولوی است این معلوم می‌شود که مولویت وجود دارد و لذا می‌گوییم **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** با برکت روایات خطابی است که در بعضی جاها مولوی است در موضع فهم عقلایی است، مولوی، ارشادی است یک جاهایی مولوی محض است که ذکر، پیامبر است و اهل ذکر هم ائمه هستند، **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** سراغ اینها بروید. این مولوی محض است.

نباید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** را خطابی بگیریم که فقط برای مباحثه مشرک و مسلم است، همین کمک می‌دهد، چون اشکال متوجه و مبتنی است بر این نکته که آیه فقط برای مباحثه مشرک و مسلم است، ما می‌خواهیم بگوییم این عام‌تر است که هم در مباحثه مشرک و مسلم این کار می‌آید چون آنجا یک چیز عقلایی دارد و هم در مباحثات دیگر، انواع بحث‌های اعتقادی، کلامی، فقهی و اخلاقی را می‌شود از این **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** بهره برد.

سخن ما این است که مناظره متوقف بر نفی مولویت علی الاطلاق نیست فقط متوقف بر این است که چیزی باشد که او هم بفهمد، همین که تمام شد مانعی ندارد که وسط یک مناظره یک قانونی را شارع قرار بدهد و اعمال مولویت هم کرده است که هم در آن مناظره به کار می‌رود از حیث اینکه بالاخره یک امر مشترکی هست در عین حال وضع قانون کرده است قانون مولوی قرار داده است که همه جاها حتی در مباحث فقهی هم می‌شود از آن استفاده کرد.

ما می‌خواهیم بگوییم این یک اطلاقی دارد و در مقام مولویت یک خطاب صادر شده است و بعد می‌گوییم مقدمات حکمت در آن جاری است و اطلاق دارد ولو علم و اطمینان هم پیدا نشود و الا در آن حرفی که اطمینان ایجاد بکند این که امری است که در سیره هم هست اگر اطمینان شخصی ایجاد بکند چون ممکن است در سیره و دایره سیره محدود ببینیم، این اگر ارشادی شد در همان ظرف می‌گنجد و لا اکثر. ولی اگر مولوی شد می‌تواند اطلاق داشته باشد و فراتر از سیره هم جلو برود.

فرق ارشادی و مولوی بودن خطاباتی که در حوزه سیره وارد می‌شود این است که اگر ارشادی شد کاملاً دایره آن منطبق بر آن است که سیره است ولی اگر مولوی شد می‌تواند فراتر از سیره هم شمول داشته باشد، مثل **﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾**، **﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ﴾** ممکن است چیزهایی را بگیرد که اگر در سیره بود نمی‌گرفت ولی این اطلاق شرعی آن را می‌گیرد.

این ثمره در این ظاهر است و ثمره مهمی است، مگر اینکه کسی در کبرا مناقشه بکند که آن هم محل بحث است.

این وجه چهارمی بود که در اینجا هست.

یکی دو وجه دیگر هم هست که به یکی اشاره می‌کنم بعد بحث خواهیم کرد.

# مناقشه پنجم به استدلال به آیه

وجه پنجم، یعنی مناقشه پنجم در استدلال به آیه این است که این آیه در امور حسی است در حالی که بحث ما در نظر کارشناس امور حدسی است، اینکه پیامبران گذشته از جنس مَلَک بودند یا نبودند، فرشته بودند یا نبودند، امر حسی است منتهی حسی تاریخی است که نقل می‌شود در حالی که در نظر کارشناس نظر در امور حدسی را می‌خواهیم استدلال بکنیم که حجت است و این دو با هم انطباق ندارد و خروج از موضوع است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

1. - سوره نحل، آیه ۴۳ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره بقره، آیه ۲۷ [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره مائده، آیه ۱ [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره اسراء، آیه ۷۸ [↑](#footnote-ref-4)